بفرمود تا تخت بیرون برند / از ایوان ساهی بهامون برند
همی کفت هر کس کی بد روزکار / کی از رومیان کم شود شهریار
بما بر کنون تلخ کرد جهان / خروشان سوی هم آشکار و نهان
بس از مرگ شما را همین است کار / نه با من همی بد کند روزکار
ز لشکر برآمد سراسر خروش / هوا پر بد از آواز کوش
زدند آتش اندر [illegible] نشست / هزار اسب را دم بریدند پست
ببردند صندوق زرین بدشت / همی ناله از آسمان برگذشت
تن نامور زیر دیبای چین / نهادند تا بال در انگبین
جو تابوت از آن دشت برداشتند / همه نعره از ابر بگذاشتند
جو اندر بود خاک شاهنشهان / چه تازند تابوت گرد جهان
کی پارسی بر کفت این سخن / اگر چند گوئی نیابد بن
جو پرسی ز پاسخ ایدز گروه / کی آواز او بشنود هر گروه
برهنه بوبان کرد از غم / بدان بیشه کو ناصور کرد خرم
جو آواز بشنید لشکر برفت / ببردند صندوق از آن بیشه تفت
با سکندری کودک و مرد و زن / بتابوت او بر شدند انجمن
وزان ارسطالیس پیش اندرون / جهانی و دیدکان پر ز خون
کجا آن هش و دانش و رای تو / کی از ننگ تابوت سد جای تو
حکیمان رومی شدند انجمن
زبانی [illegible] یکی بیت

ز بهرای او غمی شد سپاه / کی [illegible] رخسارها
فراز آمد آن گردش بخت شوم / کی ویران شود زین [illegible] بوم روم
چنین گفت قیصر با آواز رزم / کی ترسنده باشد با رای و شرم

مردن اسکندر رومی ببابل

سکوبا بشستش بروشن گلاب / براکند برتنش کافور ناب
سر تنگ تابوت کردند سخت / شد آن سایه گستر ناور درخت
دو آواز شد رومی و پارسی / سخن ساز تابوت شد یک بسی
چنین گفت رومی کی ای رهنمای / کی ایذر نهفتن ورا نیست رای
نتابیم شمارا یکی مرغزار / ز شاهان بیشتن یکی یادگار
ببارید مر ابر فر بوت را / همه ایدر ببارید تابوت را
بگفتند پاسخ چنین دادبان / کی تابوت شاهان چه داری دراز
جو آمد کنید را سکندری / جهانرا دگرگونه شد داوری

جو بر آتش تیز جوشان شدند / همه دشت یکسر خروشان شدند
رسیدند جائی کی بشتافتند / همه دشمنان کام دل یافتند
جو خواهید کز جان و دین برخورید / از اندر من سر بسر مکذرید
سد آن نامور شاه لشکر شکن / بکفتا همین و جانش برآمد ز تن
بمژکان همی خون دل ریختند / همه خاک بر سر همی ریختند
تو گفتی همی خون خروشد زمین / نهاده بر اسبان نگونسار زین
خروشان بر ان شهر را انجمن / ز دیبای زربفت کردش کفن
چه تازی بجست و چه یازی بکنج / نمانی همی در سرای سپنج
کی ور اجر ایذر نباید نهفت / هر انکس کی او پارسی بود گفت
سکندر دران خاک یزدی گرست / اگر بشنوند آنچ گویم درست
بذو اندرون بیشه و آبکر / ورا خرم خواند جهان دیده پیر
شما را بدین رای فرخ دهد / بپرسید کز کوه پاسخ دهد
کی او کرده بد روزکاری ز[illegible] / کی خاک سکندر به اسکندریست
زمین شد سراسر پر از گفت و کوی / بهامون نهادند صندوق اوی
ز مردم فزون آمد از صد هزار / اگر بر کرفتی مهندس شمار
چنین گفت کای شاه اختر پرست / بران تنک صندوق بنهاد دست
چرا خاک تیره برگزیدی نهال / بروز جوانی بدین مایه سال
یکی گفت کای پیل رونده تن
کجا آن همه عزم و رای درست



دگر گفت کاسودی از درد و رنج / همه جستن پادشاهی و گنج
دگر گفت چرخ ز داور نشوی / همان برکی کشتی همان بدرودی
دگر گفت [illegible] دستگاه آن بود / کی دربند خورشاهان بود